

فصلنامه مطالعات شبه قاره

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال سوم، شماره هشتم، پاییز ۱۳۹۰

(صص ۱۱۶-۸۳)

دکتر حسین مسعودنیا*

استادیار علوم سیاسی

دانشگاه اصفهان

داود نجفی**

کارشناس ارشد علوم سیاسی

دانشگاه اصفهان

عوامل موثر در تکوین و رشد بنیادگرایی در پاکستان

چکیده

مقاله‌ی حاضر به تبیین نقش عوامل متعدد در تکوین بنیادگرایی در پاکستان در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌پردازد. بدین منظور و برای تشریح دقیق‌تر موضوع، تئوری عمومی سیستم‌ها به عنوان چارچوب نظری مورد استفاده قرار گرفته است. پس از تعریف بنیادگرایی با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مؤثر در شکل‌گیری این پدیده بررسی شده است. نتایج مقاله نشان می‌دهد که وضعیت نامساعد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی پاکستان همراه با نقش اسلام در تحولات این کشور، از مهم‌ترین عوامل داخلی در تکوین پدیده‌ی بنیادگرایی در پاکستان محسوب می‌شود. ایجاد مدارس مذهبی و رشد افکار رادیکالیستی با حمله‌ی شوروی به

*Email: Masoudn@ase.ui.ac.ir

** Email: Najafiduraki@ ase.ui.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۰/۴/۳۰

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۲/۳

افغانستان به همراه مسأله ی کشمیر و حمایت های مالی عربستان سعودی از گروه های افراطی و تزریق ایدئولوژی وهابیت در ذهن جوانان سنی افغان و پاکستانی از جمله عوامل مؤثر در رشد و گسترش روزافزون افراط گرایی در سطح منطقه ای بوده است. در سطح بین المللی نیز حضور غرب و در رأس آن ایالات متحده در افغانستان و پاکستان به بهانه ی جنگ با روس ها و به دنبال آن حمایت از طالبان در گسترش افراط گرایی، نقشی تعیین کننده داشته است و مضافاً این که پس از واقعه ی یازده سپتامبر، تغییر سیاست آمریکا مبنی بر مقابله با طالبان، نقش اساسی در رویکرد به خشونت از سوی گروه های بنیادگرا در پاکستان داشته است.

کلید واژه ها: پاکستان، بنیادگرایی مذهبی، بحران، گروه های بنیادگرا.

مقدمه

باراک اوباما، رئیس جمهور آمریکا، منطقه ای را که افغانستان و پاکستان در آن قرار دارند، خطرناکترین نقطه جهان می داند؛ زیرا نیروهای رادیکال که در این منطقه قرار دارند از دید آمریکا تماماً تروریست اند و منافع آمریکا را به خطر می اندازند. اما صرف نظر از اظهارات رئیس جمهور آمریکا که ممکن است از دیدی خصمانه به موضوع نگریسته باشد، در یکی دو دهه ی اخیر بنیادگرایی و فرقه گرایی مذهبی در پاکستان از رشد چشمگیری برخوردار بوده؛ به طوری که امروزه این کشور به مرکز بنیادگرایی و به ویژه فرقه گرایی شهرت یافته است. اگر پاکستان در دهه ی ۱۹۸۰ میلادی، به دلیل حمایت از نهضت مقاومت افغانستان در مقابل تهاجم شوروی و تبدیل آن به مرکز تدارکات و سازماندهی نیروی ضد کمونسیم، مورد توجه محافل جهانی به ویژه غرب واقع شده بود از دهه ۱۹۹۰ م به بعد، به دلیل تمرکز افراطیون در آن که خارج از پاکستان در جبهه های افغانستان، کشمیر، چین و... در حال مبارزه اند، توجه جهانیان را به خود جلب کرده است. لذا با توجه به چنین پیشینه ای، محور اصلی پژوهش حاضر را این سؤال تشکیل می دهد که عوامل و بسترهای مؤثر در شکل گیری و گسترش پدیده ی بنیادگرایی در

پاکستان کدام اند؟ و آینده ی بنیادگرایی در این کشور چگونه خواهد بود؟ فرض در این پژوهش بر آن است که عوامل داخلی، منطقه ای و بین المللی در تکوین و گسترش بنیادگرایی از نوع افراطی آن در پاکستان نقش داشته است. هدف از نگارش مقاله ی حاضر، پاسخ به سؤال مطرح شده و بررسی صحت و سقم فرضیه ی پژوهش به شیوه ی توصیفی-تحلیلی و با استفاده از ابزار کتابخانه ای و اسنادی است. ضمن آن که نظریه ی عمومی سیستم ها به عنوان چارچوب نظری پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است.

چارچوب نظری پژوهش

ابزار تجزیه و تحلیل در این مقاله، تئوری عمومی سیستم ها است. تئوری سیستم ها که نخستین بار در حیطه ی علم زیست شناسی مورد استفاده قرار گرفت، امروز در اکثر رشته های علوم پزشکی، فنی و انسانی به عنوان دیدگاهی ارزشمند، اهمیت و جایگاهی ویژه پیدا کرده است. برتالانفی^۱ که مخالف تقلیل گرایی بود، در سال ۱۹۴۰م نظریه ی سیستم ها را مطرح کرد و نظریه ی خود را با عنوان «نظریه ی سیستم های عام^۲» منتشر کرد. سیستم رami توان مجموعه ای از واحدهای مشخص دانست که با یکدیگر در تعامل اند و کلیتی واحد با کار ویژه ای را تشکیل می دهند. برلانی بنیانگذار نظریه ی سیستم ها، سیستم را به عنوان مجموعه ای از واحدها که بین خود ارتباط متقابل دارند، تعریف کرده است (دوران، ۱۳۷۱: ۱۴). برخی هم سیستم را مجموعه ای متشکل از عوامل گوناگون تعریف می کنند که به طور دینامیک روی یکدیگر اثر می گذارند و برای به انجام رساندن کار یا دستیابی به اهداف خاصی سازمان یافته اند (روستی و پیشون، ۱۳۷۱: ۲۰). بنابراین نظریه عمومی سیستم ها را این گونه می توان تعریف کرد: کلیتی که به علت وابستگی متقابل اجزایش، به صورت یک کل عمل می کند و هدفش کشف نحوه ی تحقق چنین حالتی در گوناگون ترین سیستم ها است (Rapoport, 1968: 12). ممکن است در داخل سیستم های

^۱ Ludwing Von Bertalanfy

^۲ General Systems Theory

بزرگتر، سیستم های کوچکتری یا خرده سیستم هایی وجود داشته باشند. به نظر جان برتون^۱ در حالی که خرده سیستم، به خودی خود یک سیستم است که می توان آن را مجزا و منفک ساخت، یک سطح سیستمی اشاره به مجموعه ی پیچیده از روابطی دارد که تمامی واحدهای موجود در آن سطح را در برمی گیرند. سیستم ها در سطوح مختلف، ویژگی های متفاوتی دارند. (دوئرتی و فالتزگراف ، ۱۳۷۲: ۲۲۵-۲۲۴).

برای تجزیه و تحلیل رشد بنیادگرایی در پاکستان در چارچوب تئوری عمومی سیستم ها می توان سه سطح تحلیل داخلی، منطقه ای و بین المللی در نظر گرفت. از این منظر در سطح تحلیل داخلی، نظام ملی پاکستان به عنوان یک سیستم عمومی مطرح است که در درون آن، خرده سیستم های موضوعی شامل زیر سیستم های ایدئولوژیکی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی به عنوان زیر سیستم در نظر گرفته می شوند. بررسی نقش عواملی مانند جنگ افغانستان، مسأله ی کشمیر و حمایت های مالی عربستان سعودی در شکل گیری و رشد بنیادگرایی در پاکستان در سطح تحلیل منطقه قرار می گیرد. در سطح تحلیل بین الملل نیز به تأثیر عوامل بین المللی و خارجی همانند نقش آمریکا و غرب در شکل گیری و گسترش بنیادگرایی در پاکستان اشاره می شود. در قسمت بعدی پژوهش، ابتدا به تعریف بنیادگرایی مذهبی در پاکستان می پردازیم و سپس هر یک از سه سطح تحلیل را به صورت مختصر و مفید تحلیل می کنیم.

بنیادگرایی مذهبی در پاکستان؛ ریشه ها و بنیادها

در فرهنگ لغات سیاسی آکسفورد، از بنیادگرایی اسلامی برای توصیف هر حرکتی که خواهان اجرای کامل و بی چون و چرای آموزه های قرآن و شریعت باشد، استفاده شده (McClean, 1996: 251) در این فرهنگ در ذیل توضیحات اصطلاح بنیادگرایی مسیحی اشاره شده است که پس از انقلاب اسلامی ایران، اصطلاح بنیادگرایی اسلامی ظهور کرده و بنیادگرایی به منزله علامت و مظهر ستیزه جویی، عصبیت و عدم تحمل برای بسیاری در

¹ J.W.Burton

جهان غرب تبدیل شده است (Ibid) بنیادگرایی مسیحی از قرن نوزدهم در پی واکنش پروتستان‌ها به قرائت‌های مدرن از انجیل شکل گرفت. آنان حقیقت تحت اللفظی فصول مافوق طبیعی و معجزه‌آسای تاریخ انجیلی و جایگاه کتاب مقدس به منزله‌ی وحی مستقیم و قطعی کلام خداوند را به چالش کشیدند (Ibid: 252) بر خلاف آن، بنیادگرایی در اسلام فقط از قرن بیستم به بعد اهمیت یافته و اساساً شامل سه حرکت مجزا است. دو حرکت وهابیت یا سلفی‌گری و اخوان المسلمین در جهان سنت، و دیگری خاص جهان شیعه (شیعه‌گری انقلابی) است (رهبر و مهاجرانی، ۱۳۸۸: ۱۲۰) از سوی دیگر برخلاف گروه‌های پروتستان، بنیادگرایان مسلمان بر اساس سئوالاتی از الهیات و تفسیر متون مقدس از بدنه‌ی اصلی جدا نشده‌اند؛ بلکه انتقاد آن‌ها در وسیع‌ترین مفهوم به انحراف امر سیاسی- اجتماعی در جهان اسلام مربوط می‌شود (رهبر و مهاجرانی، ۱۳۸۸: ۱۲۰).

اسلام‌گرایی مفهومی عام‌تر از بنیادگرایی است (Zuhur, 2008: 8)، زیرا اسلام‌گرا معتقد است که اسلام چارچوبی مناسب برای نظام یافتن سیاست و جامعه ارائه داده است. فولر در این باره معتقد است:

اسلام‌گرایی واژه‌ای است مدرن که برای پدیده‌ای اساساً مدرن به کار می‌رود و عبارت است از جنبش‌های سیاسی مبتنی بر اصول اسلامی که معمولاً از سوی غیر روحانیون رهبری می‌شوند؛ افرادی که در حقیقت اغلب با روحانیون سنتی و نگرش آنان نسبت به وضع موجود مخالفند، به سازوکارهای مدرن تبلیغات و بسیج توده‌ها علاقمندند و با داشتن یک دستور کار سیاسی که غالباً فراتر از اهداف مذهبی صرف است به دنبال اصلاح کشور و جامعه هستند (فولر و لستر، ۱۳۸۴: ۱۱).

با توجه به تعاریف فوق، می‌توان گفت اسلام‌گرایی طیفی است که از در کنار هم قرار گرفتن اندیشه‌های متفاوتی که با نام اسلام شناخته می‌شوند - خواه خود برآمده از اسلام باشند و خواه خود را به نام اسلام معرفی کنند - ایجاد شده است. با توجه به تغییر تلقی‌ها در مورد اندیشه‌های رادیکال بنیادگرایان پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، به نظر می‌رسد که بنیادگرایی اسلامی به منزله جزیی از طیف وسیع اسلام‌گرایان چنان سایه افکننده است که به خطا با اسلام‌گرایی به صورت مترادف به کار می‌رود.

درباره عوامل رشد بنیادگرایی اسلامی در کشورهای اسلامی در چند دهه ی اخیر، دیدگاه های مختلفی ارائه شده که هر کدام بخشی از واقعیت ها را منعکس می سازد. ساموئل هانتینگتون - مبتکر نظریه برخورد تمدن ها، معتقد است اسلام گرایی اخیر ریشه در نارضایتی مسلمانان از سلطه و تهاجم بی رحمانه ی فرهنگ غربی بر کشورهای اسلامی دارد. بر این اساس وی معتقد است که بدون شک یکی از دلایل مهم احیای دوباره ی اسلام، واکنش در برابر غرب است. البته تأثیر مدرنیسم در عرصه های اجتماعی و اقتصادی را نباید در این زمینه نادیده گرفت. بدون تردید از این نظر می توان بازگشت به اسلام را در حکم یک اعتراض فرهنگی قلمداد کرد. بنابراین بنیادگرایان مسلمان از این بابت نگران هستند که مبادا فرهنگ غرب، تهدیدی برای آن ها به حساب آید (هانتینگتون، ۱۳۸۰: ۳۸) هر ایردکمجیان ظهور اسلام گرایی را معلول بحران های داخلی کشورهای اسلامی دانسته و اعتقاد دارد که یک الگوی تجربی تاریخی در این مورد، رابطه ی علت و معلول میان بحران های اجتماعی و ظهور جنبش های مذهبی انقلابی و یا تجدید حیات طلبانه است که خواستار از بین بردن نظم رسمی موجود و ساختن جامعه ای نوین بر پایه برنامه ی ایدئولوژیک ویژه ی خود هستند (دکمجیان، ۱۳۷۷: ۵۷) هوشنگ امیر احمدی روند شکل گیری و رشد بنیادگرایی را چنین بیان می کند: بنیادگرایی محصول جریان وسیع، هدایت شده و بلند مدتی است که یک سر آن به سیاست مهار دو جانبه ی آمریکا و محاصره ی همه جانبه ی ایران پیوند دارد و سر دیگر آن به منافع استراتژیک و اقتصادی بعضی از کشورهای منطقه به ویژه پاکستان بسته است. (امیر احمدی، ۱۳۸۰: ۴)

این دیدگاه ها علی رغم تفاوت با یکدیگر، مشترکات زیادی نیز دارند و هر کدام به تنهایی نمی توانند بیانگر علل رشد بنیادگرایی در پاکستان باشند. لذا به نظر می رسد یک دیدگاه تلفیقی بهتر بتواند تبیین گر موضوع باشد؛ اما درباره ی پاکستان به نظر می رسد وجود بحران های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از مهمترین دلایل رشد بنیادگرایی مذهبی در این کشور باشد. کشور پاکستان سال هاست که با سه بحران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی روبه رو است. از این رو ده ها حزب سیاسی و اسلامی به هدف مبارزه با این

بحران ها به وجود آمدند؛ اما نه تنها موفقیتی نداشته اند که به نحوی به تشدید این بحران ها نیز کمک کرده اند.

نکته ای که در مورد بنیادگرایی در پاکستان باید متذکر شد، این است که اولاً مقصود ما از گروه های بنیادگرا، آن طوری که غربی ها مدعی اند، همه ی احزاب اسلامی در این کشور نیست؛ بلکه احزابی است که گرایش های خاص دینی توأم با تعصبات فرقه ای دارند که از یک طرف با تجدد همخوانی نشان نمی دهند و از طرف دیگر با قرائت های رادیکال اسلامی، روش خصومت آمیز در پیش گرفته اند. همه ی احزاب اسلامی پاکستان به این معنا بنیادگرا به شمار نمی روند. ثانیاً این که باید بین بنیادگرایی اسلامی که خصوصیت جنبش دارد و بین برخی مکاتب فکری قرن اخیر همانند مکتب وهابیت، سنوسی و مهدویت تمایز قائل شد. هر چند که ظهور این مکاتب بر ایده ها و ادراکات برخی مسلمانان تأثیر گذاشته است، تفاوت در این است که جنبش های اسلامی بنیادگرا عموماً شکل سیاسی دارند و در مسائل حکومتی جامعه درگیر می شوند. در حالی که مکاتب فکری عموماً جنبه ی تئوری و اعتقادی دارند. حمید پاشاپور در این زمینه می نویسد: جنبش های اسلامی در به هم ریختن ساختارهای منطقه ای اصرار دارند و با استراتژی جهاد اسلامی حاضر به هیچ گونه معامله ای نیستند (پاشاپور، ۱۳۸۲: ۱۴۲).

بررسی عوامل مؤثر در تکوین و رشد بنیادگرایی در سه سطح

۱ - سطح داخلی

برای تجزیه و تحلیل عوامل داخلی مؤثر در رشد و تکوین بنیادگرایی پاکستان در چارچوب تئوری عمومی سیستم ها می توان نظام ملی پاکستان را به عنوان یک سیستم عمومی، تقسیم های کشوری پاکستان را به عنوان زیر سیستم های جغرافیایی و سیاسی و خرده سیستم های ایدئولوژیکی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی آن را به عنوان زیر سیستم موضوعی در نظر گرفت.

۱-۱- بحران سیاسی

ریشه های اصلی بحران سیاسی در این کشور به بحران مشروعیت برمی گردد. بر اساس قانون اساسی سال ۱۹۷۲ م و همچنین قبل از آن، مشروعیت نظام سیاسی پاکستان بر دو پایه استوار شده است: اسلام و جمهوریت. اسلام فلسفه ی اصلی موجودیت پاکستان را تشکیل می دهد؛ زیرا انگیزه ی تشکیل یک کشور اسلامی، تنها عاملی بود که رهبران سیاسی و مذهبی این کشور را در کنار هم قرار داد و ترغیب به استقلال از هند کرد. بنیان گذاران پاکستان برای تحقق نظام سیاسی اسلام در این کشور راهکار جمهوریت را در پیش گرفتند. از همان زمان دموکراسی به عنوان ساختار قانونی کشور به تصویب رسید. محمد علی جناح، مؤسس پاکستان، در این باره چنین می گوید :

«نظام جدید نظام جمهوری خواهد بود که در آن حاکمیت و اقتدار اعلا در دست مردم می باشد» (محمد اصغر خان، ۱۹۹۹، ۱۸۶) اما با وجود قرار گرفتن اسلام و جمهوریت به عنوان زیر بنای نظام سیاسی کشور، دولت های حاکم هرگز نتوانستند در ارائه سازوکارهای تحقق این دو اصل زیر بنایی، موفقیت به دست آورند. ناکامی دولت ها بیشتر از سهل انگاری آن ها و نیز وجود احزاب حاکم که همگی لیبرال و دموکرات بودند، ناشی می شود. احزاب فعال در این کشور به دو گروه عمده تقسیم می شود: احزاب سیاسی سکولار و احزاب اسلامی. این دو گروه در واقع نماینده ی دو گرایش مختلف هستند؛ گرایش اسلام خواهی و گرایش جمهوری خواهی. جمهوری خواهان که قدرت سیاسی را در اختیار دارند، هیچ گاه نخواستند نظام سیاسی پاکستان یک نظام اسلامی تلقی شود. به گفته ی خورشید احمد ندیم، حزب مسلم لیگ، قدرتمندترین حزب جمهوری خواه، نه تنها برای دینی ساختن کشور تلاشی نکرده بلکه برعکس کوشیده است نظام را به نظامی سکولار و غیر دینی تغییر دهد. (احمد ندیم، ۱۹۹۵: ۱۴)

مسلم لیگ که از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۱م قدرت را در پاکستان در اختیار داشت، هیچ گاه در صدد تأمین مشروعیت دینی برنیامد. پس از سال ۱۹۷۱م که حزب مردم به رهبری ذوالفقار علی بوتو جایگزین مسلم لیگ شد، روند اسلام زدایی سرعت بیشتری پیدا کرد. بوتو در واقع تلاش می کرد تا مشروعیت دینی را در پرتو تفسیرهای سوسیالیستی از دین

تأمین کند؛ اما این گونه تفسیرها مورد قبول رهبران مذهبی آن کشور قرار نگرفت و اسلام گرایان با وارد کردن اتهام ارتداد به بوتو و ضد دین خواندن دولت او، علیه او بسیج شدند و دولت وی را در سال ۱۹۷۷ م سرنگون کردند.

در دهه ی ۱۹۹۰ م قدرت دوباره بین دو حزب غیر مذهبی مسلم لیگ و مردم دست به دست شد و هر دو حزب در برابر تصویب لایحه ی شریعت که احزاب اسلامی جهت اسلامی کردن رژیم حقوقی کشور پیشنهاد داده بودند مقاومت کردند. مقاومت دو حزب سیاسی در برابر لایحه ی شریعت به منزله ی نادیده گرفتن اصل اسلام که پایه ی مشروعیت نظام سیاسی را تشکیل می داد تلقی گردید و تشنج سیاسی مجدداً از سر گرفته شد. تداوم این وضعیت، بارها دولت های حزبی را به سقوط کشاند تا این که بالاخره دولت نظامی ضیاءالحق طی یک دهه ۱۹۷۷-۱۹۸۸ کوشید گام هایی در جهت اسلامیزه کردن کشور بردارد. این سیاست دولت، حزب جماعت اسلامی را بسیار به دولت نزدیک کرد؛ اما مشکل عمده این بود که دولت نظامی ضیاء الحق، پایه ی دیگر مشروعیت یعنی جمهوریت را کاملاً به فراموشی سپرد. بدین ترتیب دولت های حاکم بر این کشور هیچ گاه نتوانستند مشروعیت دینی لازم را به دست آورند. اما رکن دوم مشروعیت یعنی جمهوریت و دموکراسی نیز به خوبی مورد توجه دولت ها قرار نگرفته است. گرچه دولت های غیر نظامی در این کشور همیشه از طریق انتخابات به قدرت رسیده اند؛ اما این دولت ها پس از کسب قدرت اصول و ارزش های دموکراسی را نادیده گرفته و به تدریج به سمت اقتدارگرایی تمایل پیدا کرده اند. در حال حاضر مشکل اساسی در پاکستان این است که احزاب سیاسی عمده ی این کشور، تنها بر مبنای ارزش های دموکراسی پایه گذاری شده و ماهیت آن ها به گونه ای است که قادر به جذب و هضم ارزش های اسلامی در درون خود نیستند و همین امر در گذشته مانع از دست یابی این دولت ها به مشروعیت لازم شده و در آینده نیز این مشکل ادامه خواهد یافت. احزاب سیاسی عمده ی این کشور به جای تلاش برای کسب مشروعیت بر مبنای دو اصل تصریح شده در قانون اساسی یعنی اسلام و جمهوریت، سعی دارند با تکیه بر یک اصل، اصل دیگر را تخریب کنند و این در حالی است که جامعه و فرهنگ این کشور، هرگز آماده ی پذیرفتن یک اصل و حذف اصل دیگر

نیست. احزاب اسلامی تا کنون با دید خوش بینانه در انتظار ایجاد تغییرات و اصلاحات لازم از سوی احزاب غیر مذهبی بودند؛ اما اکنون به خوبی دریافته اند که مسلم لیگ و حزب مردم هرگز خواهان به اجرا گذاردن اصل اسلام در کشور نیستند. این احزاب در واکنش به کارشکنی های متعمدانه دموکرات ها راجع به اسلامی کردن کشور، تمام کوشش های خود را به توسعه ی نفوذ و قدرت خود معطوف کرده تا بتوانند در آینده قدرت را خود به دست گیرند. به اعتقاد احزاب اسلامی اکنون سکولاریست ها در حل معضلات رو به تزاید سیاسی و اقتصادی کشور به بن بست کامل رسیده اند و جامعه و دولت پاکستان نیاز مبرم به وجود نیروهای جدیدی دارند که به فساد آلوده نباشند و این نیروها تنها در صفوف اسلامگرایان قابل رشد و پرورش هستند.

۱-۲- بحران اقتصادی

پاکستان کشور پرجمعیت و فقیری است که تعصبات فرقه ای در این سرزمین مانع از ثبات قدرت سیاسی و در نتیجه امنیت اقتصادی می شود. میزان تولید ناخالص داخلی پاکستان در حدود ۶۰ میلیارد دلار و نرخ رشد آن در حدود ۳/۹٪ است. برای حل مشکلات اقتصادی، حکومت های پیشین با دریافت وام از خارج که هم اکنون به چهل میلیارد دلار می رسد، کوشیدند از بحران ها عبور کنند؛ اما هیچ یک در اندیشه ی یک راه حل بنیادی و ساختاری بر نیامدند. بالا بودن نرخ رشد جمعیت (سه درصد) فقدان منابع زیر زمینی، هرج و مرج در سیستم مالیاتی، رشد فساد مالی در دستگاه حاکمه و افزایش سرسام آور هزینه های نظامی، مانع از آن گردیده تا اقتصاد بیمار این کشور سامان پیدا کند (عارفی، ۱۳۸۰: ۲۶۶) گروه تحقیقاتی Euro Asia تحقیقی در مورد ثبات اقتصادی و سیاسی کشورهای واقع در قاره آسیا و اروپا انجام داده اند و کشورها را از نظر میزان ثبات طبقه بندی کردند. بر اساس گزارش گروه تحقیقاتی Euro Asia وضعیت بازار بورس و سهام شرکت های خصوصی و دولتی این کشور آسیایی، بسیار نابسامان است. در نیمه ی اول سال ۲۰۰۷ میلادی ارزش بورس این کشور پایین ترین میزان در میان تمامی کشورهای منطقه بوده است که این نشان از ضعف عملکرد دستگاه های اقتصادی این سرزمین دارد.

در حال حاضر تمامی سرمایه گذاران خارجی، پاکستان را نادیده گرفته اند و سرمایه های خود را به جای این سرزمین پر آشوب و پرهیاهو که به بی ثبات ترین سرزمین جهان از لحاظ سیاسی، امنیتی، اقتصادی و اجتماعی معروف است وارد بازارهای باثبات تر در کشورهای در حال توسعه کردند تا علاوه بر پذیرش ریسک کمتر، سود بیشتری نیز بدست آورند.

(شفیعی، ۱۳۸۸: ۴) سیاست های اقتصادی مبتنی بر تأمین رفاه اجتماعی از سوی دولت، گرایش آن ها به سوی کاهش فاصله میان فقیر و غنی، فقدان فساد مالی میان نخبگان حاکم و توزیع عادلانه و برابر منابع و ثروت عمومی در جامعه، سطح اقدامات جمعی خشونت گرا را کاهش می دهد. بر عکس در غیاب این اصول و سیاست ها اقدام جمعی خشونت بار امکان رشد بیشتری پیدا می کند. (احمدی، ۱۳۸۰: ۵۲) در پاکستان این مسأله موجب به خطر افتادن امنیت ملی پاکستان گردیده: به طوری که جوانان و نوجوانان عمدتاً بیکار که امیدشان به توانایی دولت در رفع مشکلات اقتصادی شان را از دست داده اند، احزاب و مؤسسات خیریه ی اسلامی را تنها پناهگاه واقعی خود یافته اند. این جوانان بعضاً به خاطر تأمین زندگی خود و خانواده به استخدام احزاب جهادی در پاکستان، افغانستان و کشمیر در می آیند. تداوم این شرایط، جوانان و مردم فقیر کشور را مجذوب شعارهای تندروانه و انقلابی احزاب اسلامی همچون عدالت اجتماعی و اقتصادی. مبارزه با فساد، بیکاری و استثمار زمینداران بزرگ کرده است. برخی گروه های مذهبی با پشتوانه مالی سرمایه داران عرب حاشیه خلیج فارس و دولت های آنان، توانسته اند اعتماد تعداد زیادی از افراد وابسته به طبقات محروم را به خود جلب کنند. جوانان دردمند و بعضاً عقده ای با انگیزه های اقتصادی و انتقام گیری از صاحبان قدرت و ثروت و یا صرفاً مذهبی به امید پاداش های اخروی، به سوی گروه های تندرو اسلامی کشیده می شوند. (عارفی، ۱۳۸۰: ۲۶۷) بنابراین می توان گفت یکی از ریشه های گسترش تنش های فرقه ای و پرورش گروه های تروریستی، فقر اقتصادی و نبود چارچوب مهندسی فرهنگی پایدار در پاکستان است. به عنوان مثال اکثر شبه نظامیان طالبان بیشتر در مناطق مرزی پاکستان با افغانستان که اکثراً توسعه نیافته اند، مستقرند.

۳-۱- بحران اجتماعی

یکی از بحران‌های فعال در جامعه پاکستان، بحران اجتماعی است که با ویژگی‌هایی همچون شکنندگی اجتماعی، سنت‌های پایدار و انعطاف‌ناپذیر مذهبی، فقر فرهنگی و اقتصادی، تعصب قبیله‌ای و سلحشوری عشیره‌ای، سخت‌گیری اخلاقی و ساخت‌کشمکش پرور قومی، ملی و مذهبی، ساختار قومی جامعه پاکستان را تشکیل می‌دهد. جامعه پاکستان دارای ماهیت قومی و فرقه‌ای است که هر یک دارای ایده‌ها و تعصبات قومی-قبیله‌ای و برداشت‌های سنتی و مذهبی خاص هستند که روز به روز بر دامنه‌ی شکاف آن افزوده می‌شود (مسعودنیا، ۱۳۸۷: ۲۰۱). در این کشور سه گروه اجتماعی فعال حضور دارند: سران قبایل و زمینداران بزرگ، مذهبی‌های سنت‌گرای دیوبند و اهل حدیث و روشنفکران غربگرا. این گروه‌های سه‌گانه هر کدام از نفوذ زیادی در جامعه پاکستان برخوردارند. حضور همزمان این گروه‌ها در سطوح مختلف اجتماعی، سیاسی و اداری، نزاع‌های داخلی آنان را در همه بخش‌های اجتماعی و سیاسی گسترش داده و مانع از تحقق نظم یکپارچه در کشور گردیده است. تلاش دولت‌های حاکم بر پاکستان - نظامی و غیر نظامی - برای غلبه بر بحران ناامنی و قانون‌ستیزی تاکنون دستاورد خاصی نداشته است؛ به گونه‌ای که حتی دولت پرویز مشرف که پس از روی کار آمدن، یکی از اهداف اصلی خود را خلع سلاح مردم اعلام کرد، پس از دو سال تلاش ناچار شد که شکست در این زمینه را به طور رسمی اعلام کند (عارفی، ۱۳۸۰: ۲۶۸). رشد فزاینده‌ی ناامنی در جامعه پاکستان، این‌گرایش و ذهنیت را در میان مردم به خصوص مذهبی‌ها به وجود آورده که دولت و ارتش قادر به حفظ نظم و قانون نیست. وجود این چنین‌گرایش‌ها و ذهنیت‌هایی در بین مردم پاکستان باعث شده تا آن‌ها جهت برقراری نظم و قانون به گروه‌های اسلامگرا تمایل بیشتری پیدا کنند؛ زیرا به باور آن‌ها دولت از درون خود چنان‌که هم‌گسسته و در نزاع‌های داخلی و فساد فرو رفته است که هیچ‌نوع‌امیدی برای تغییر و اصلاح وضعیت موجود از سوی آن نمی‌رود.

یکی دیگر از عوامل اجتماعی مهم که در شکل گیری و تداوم پدیده ی بنیادگرایی در پاکستان مؤثر افتاده، مسأله ی قومیت و گروه قومی پشتون است. به ویژه که بنیادگرایان پاکستان از مناطق قبیله ای پاکستان و قوم پشتون برخاسته اند. لذا بررسی این گروه قومی به عنوان عاملی مهم در شکل گیری پدیده ی بنیادگرایی در پاکستان حائز اهمیت است. با این تفاسیر پشتون به عنوان یک گروه قومی، نمایندگی یکی از بزرگترین گروه های قومی در جهان را به عهده دارد که تعداد قابل توجهی از آن ها در هر دو کشور افغانستان و پاکستان زندگی می کنند و این گروه قومی از نفوذ زیادی در هر دو کشور برخوردار است. با وجود این که پشتون ها همگن نیستند و به قبایل مختلفی تقسیم می گردند، تمامی اعضا دارای زبان مشترک پشتو و یک فرهنگ مشترک (تا حد زیادی بر اساس پشتونوالی) می باشند. (Groh, 2006:6) سنت های قومی پشتون ها که با عنوان پشتونوالی فرموله شده اند، بسیار با مکتب های سلفی و دیوبندی سازگار شده است. این گروه قومی ایده تشکیل کشور پشتون از مناطق تحت تسلط پاکستان و افغانستان را دارند؛ چرا که معتقدند این میهن تاریخی در سال ۱۸۹۳ م توسط خط دیوراند، مرز میان هند بریتانیایی و افغانستان تقسیم شده و حال خواهان تشکیل مجدد هستند. ایالت سرحد شمالی زیست بوم اصلی پشتون های پاکستان است. از این رو بیشترین ترس حکومت پاکستان برای جدائی طلبی از این منطقه بوده است و حتی هنگام تشکیل ایالت های چهار گانه پاکستان، حاکمان این کشور اجازه ندادند که این ایالت نام پشتونی به خود بگیرد. به هر حال با این جمعیت قابل توجه، یکی از نیروهای بالقوه استقلال طلبی در پاکستان هستند و این خواسته باعث چالش در پاکستان می گردد. از سویی دیگر پاکستان طرح و برنامه منسجمی برای برخورد با مسائل اقلیت ها نداشته و حتی نظام فدرالی حاکم مبتنی بر مرزهای قومی و زبانی نیست و صرفاً برای تسهیل کنترل مرکز بر ایالات مورد استفاده قرار می گیرد. (مصباح، ۱۳۸۶: ۲). در کل با توجه به اقدامات و سیاست های قومی نادرست دولت پاکستان که نوعی ناسازگاری های قومی را در درون این کشور دامن زده است از یک سو و سازگاری سنت های پشتونی با ایدئولوژی های وهابی و دیوبندی از سوی دیگر، زمینه ی رشد رادیکالیسم اسلامی در شکل طالبانیسم در این کشور به ویژه ایالت سرحد شمالی فراهم گردیده است.

۴-۱- گسیختگی سیستم فرهنگی

یکی از مشخصه های منحصر به فرد سیستم فرهنگی و آموزشی پاکستان بحث مدارس مذهبی در این کشور است، مدارس که نقش غیر قابل انکار در گسترش افراط گرایی ایفا می نمایند. (Das&Andrabi, 2006: 2) به گفته ایجازالحق، فرزند ضیاءالحق، که وزیر امور مذهبی پاکستان است، از کل مدارس مذهبی موجود در پاکستان، ۸۰۰۰ مدرسه زیر نظر سازمان های دیوبندی، ۱۸۰۰ مدرسه زیر نظر سازمان های بریلوی، ۴۰۰ مدرسه زیر نظر سازمان های اهل حدیث، ۳۸۲ مدرسه زیر نظر سازمان های شیعه، و ۱۲۰۰ مدرسه زیر نظر جماعت اسلامی پاکستان فعالیت می کنند.

کارکرد اصلی این مدارس، آموزش نیروهای اسلام گرا است. در این مدارس عمدتاً آموزش های مذهبی داده می شود؛ ولی علوم عمومی و حتی کامپیوتر نیز تدریس می شود. فقط ۲۰ درصد مدارس مذهبی پاکستان تحت کنترل سازمان های بنیادگرای افراطی است. در این مدارس زبان رسمی تدریس، زبان عربی است و مفاد آموزشی مدارس نیز کاملاً مذهبی است. این دسته از مدارس دارای شعبه های فرعی هستند که در آن نیروهای اسلام گرا آموزش نظامی نیز می بینند. مدارس مذهبی بنیادگرای افراطی عمدتاً محصول پس از دهه ۱۹۸۰ هستند. به عنوان مثال تا سال ۱۹۷۷ م مدارس مذهبی پاکستان بسیار کوچک و غیرفعال بودند. در دهه ی ۱۹۵۰م فقط ۲۴۴ مدرسه در پاکستان فعال بود. در دهه ی ۱۹۶۰م تعداد این مدارس به ۵۰۰ باب رسید. در اوایل دهه ۱۹۷۰م این مدارس به ۷۰۰ باب افزایش یافت و از سال ۱۹۷۷ م تا ۱۹۸۸ م سیر صعودی مدارس مذهبی در پاکستان شتاب بی سابقه ای یافت. چهار عامل اساسی در رشد مدارس مذهبی در پاکستان نقش داشته اند. قدرت یابی ژنرال ضیاءالحق، بحران کشمیر، بحران افغانستان، انقلاب اسلامی ایران. (شفیعی، ۱۳۸۸: ۵). در حقیقت فرقه های اهل تسنن در راستای گسترش اندیشه های خود در میان مردم به ویژه جوانان پاکستانی، دست به ایجاد مدارس مذهبی و تلاش برای توسعه ی هر چه بیشتر این مراکز پرورش فکری نمودند. به طوری که در حال حاضر حدود ده هزار مدرسه ی دینی در سرتاسر پاکستان وجود دارد که گفته می شود احساسات فرقه گرایی را در میان طلاب خویش قوت می بخشند. این مراکز - به ظاهر یادگیری - هم

چنین به عنوان مکانی که توسط اعضای احزاب مذهبی جهت جذب نیروی جوان برای جهاد در افغانستان و سایر کشورها به کار گرفته می شوند، شناخته می شوند. (شفیعی، ۱۳۸۵: ۱۰)

از سوی دیگر در مناطق قبیله ای پاکستان از مدارس مذهبی برای اهدافی غیر از آموزش و پرورش استفاده می گردد؛ به طوری که روزنامه ی تایمز در مقاله ای در تاریخ ۳۱ مه ۲۰۰۹ م عنوان نمود که از مدارس مذهبی برای ذخیره کردن جیره سرقت شده از سازمان های غیر دولتی و انباری برای اسلحه استفاده می شود. (Das&Andrabi, 2006: 4)

بنابراین مدارس مذهبی پاکستان به عنوان موتور رشد و حرکت پرشتاب بنیادگرایی به ویژه در شکل طالبانیسم آن در منطقه محسوب می شود. در هیچ کجای دنیا بستری مساعدتر از پاکستان برای رشد مدارس مذهبی و ترویج نامحدود و کنترل نشده ی اندیشه های رادیکال نیست. در مدارس این کشور اکنون چنان عمق اجتماعی پیدا کرده اند که شاید بتوان گفت با این وضعیت موجود هیچ شانسی برای برخورد جدی و کنترل آن ها برای دولت پاکستان وجود نداشته باشد.



۱-۵- نقش اسلام در تحولات سیاسی پاکستان

تأمل در تاریخ سیاسی پاکستان بیانگر این مهم است که نقش اسلام در تحولات سیاسی این کشور از مهم ترین عامل های شکل گیری و رشد بنیادگرایی اسلامی بوده است. توضیح این که پاکستان قبل از استقلال، بخشی از کشور هندوستان بود که اسلام و به ویژه مکتب دیوبندی، نقش مهمی در استقلال این کشور از هند داشت. شاه ولی الله دهلوی، رهبر مکتب دیوبندی، زمانی که هندوستان تحت سلطه ی استعمار بریتانیا بود، تنها راه نجات مسلمانان را وحدت و انجام جهاد علیه کفار اعلام کرد (محمدی، ۱۳۶۸: ۱۰۰) پس از قیام هندوها علیه استعمار بریتانیا در سال ۱۸۵۷ م و به دنبال آن سرکوب و تخریب دهلی، مرکز فرهنگی مسلمانان، همراه با اعدام و تبعید عده ی زیادی از مسلمانان (فرمانیان، ۱۳۸۶) فرصت مناسبی برای تأسیس و رشد مدارس دیوبندی در هند فراهم شد که این مدارس، مبلغ نوعی رادیکالیزم در میان دانش آموزان خود بودند و آن ها را به جهاد علیه بریتانیا تشویق می کردند (کابلی، ۱۳۸۷) در سال ۱۹۴۷ م پس از اعلام استقلال هند، میان مسلمانان و هندوها اختلاف بروز کرد و این اختلاف منتهی به جدایی پاکستان از هند و اعلام استقلال این کشور انجامید. پس از استقلال نیز با تدوین قانون اساسی این کشور اسلام به عنوان یکی از پایه های مشروعیت نظام سیاسی پاکستان به رسمیت شناخته شد و فلسفه ی اصلی موجودیت پاکستان را شکل داد؛ زیرا انگیزه ی تشکیل یک کشور اسلامی تنها عاملی بود که رهبران سیاسی و مذهبی این کشور را در کنار هم قرار داد و وادار به استقلال از هند کرد. بدین ترتیب، اسلام از نظر تاریخی، نقش مهمی در تحولات پاکستان داشت.

پس از استقلال پاکستان، نقش اسلام در تحولات این کشور به دو دلیل باقی ماند؛ اولاً پاکستان توجه خاصی به موضوع کشمیر دارد و همیشه یکی از عوامل اثر گذار بر سیاست خارجی پاکستان در قبال هندوستان، موضوع مسلمانان کشمیر بوده است. ثانیاً اسلام ابزاری نزد دولت مردان پاکستان برای تحقق اهداف منطقه ای و فرا منطقه ای این کشور بوده است (نصر، ۱۳۸۶: ۲۸) به نظر می رسد با توجه به چنین پیشینه ای بود که ژنرال ضیاءالحق اقدام به کمک به مجاهدین افغانستان برای مقابله با سربازان اشغالگر شوروی کرد و یا در زمان پرویز مشرف، طالبان به عنوان نماد بنیادگرایان خشونت گرا و با حمایت پاکستان

موفق به تشکیل حکومت در افغانستان گردید. بدون تردید چنین سیاست‌هایی، زمینه را برای تداوم نقش اسلام در صحنه‌ی سیاسی پاکستان و رویکرد برخی گروه‌های بنیادگرا به خشونت فراهم می‌کند؛ زیرا چنین خشونتی مورد نیاز دولت مردان برای تحقق اهداف خود است.

۲- سطح منطقه‌ای

در تئوری سیستم‌ها تأثیرگذاری‌ها و تأثیرپذیری‌ها، حائز اهمیت زیادی است. براین اساس کشورهای واقع در یک حوزه‌ی جغرافیایی به حکم مؤلفه‌هایی چون جغرافیا، تاریخ، اقتصاد و فرهنگ برهم تأثیر می‌گذارند و از هم تأثیر می‌پذیرند و مورد نوعی وابستگی می‌شوند که دارای دو بعد حساسیت و آسیب‌پذیری است. حساسیت متضمن درجاتی از پاسخگویی داخل یک چارچوب سیاست‌گذاری است و مشخص می‌کند که تغییرات ایجاد شده در یک کشور با چه سرعتی باعث تغییرات پرهزینه در کشوری دیگر می‌شود. آسیب‌پذیری نیز بدین معنی است که بازیگر تا چه حد در معرض تحمیل هزینه‌هایی است که رویدادهای خارجی حتی پس از تغییر خط‌مشی‌ها بر وی تحمیل می‌کند. (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲: ۲۲۶) بررسی و تحلیل عوامل منطقه‌ای در شکل‌گیری و گسترش بنیادگرایی در پاکستان در این چارچوب می‌تواند صورت گیرد و بدین منظور به نقش عواملی چون بحران افغانستان، مسأله‌ی کشمیر و حمایت‌های مالی عربستان سعودی به عنوان خرده سیستم‌های منطقه‌ای اشاره می‌شود.

۲-۱- بحران افغانستان

اشغال افغانستان در سال ۱۳۵۸ هـ (۱۹۷۹ م) توسط نیروهای ارتش سرخ شوروی سابق، موازنه‌ی قوا در جنوب آسیا را برهم زد و کمک شایانی به رشد بنیادگرایی در پاکستان کرد؛ زیرا جهاد در افغانستان مهمترین مؤلفه در رشد بنیادگرایی اسلامی در پاکستان بوده است. اشغال افغانستان توسط شوروی، پاکستان را به کانون نفوذ آمریکا و غرب در برابر نفوذ کمونیسم و مبارزه علیه آن تبدیل کرد. (کاظمی، ۱۳۸۹: ۱۳۳). به همین دلیل غرب و جهان اسلام با احساس خطر از تغییر موازنه‌ی قوا به علت پیشروی کمونیسم به سمت

جنوب، ائتلافی پنهانی و مشترک علیه خطر کمونیسم در این منطقه شکل داده و به حمایت از مجاهدان افغانستان برخاستند. در این راستا پاکستان به عنوان خط مقدم جبهه و مقرر فرماندهی گروه های جهادی افغانستان، بیش از هر کشور دیگری در منطقه، درگیر بحران افغانستان گردید. دولت ضیاءالحق با تشویق جماعت اسلامی پاکستان به رهبری قاضی حسین احمد و جمعیت علمای اسلام، تحت رهبری فضل الرحمن و سمیع الحق مبنی بر حمایت و همکاری با مجاهدان، مسیر حضور فعالانه گروه های اسلامی پاکستان را در جهاد مسلحانه ی افغانستان گشود.

جنگ افغانستان به مجاهدین جوان عرب، پاکستانی، هندی و مسلمانانی از آسیای مرکزی فرصتی بزرگ برای آشنایی داد. این جنگجویان که از کشورهای گوناگون بودند، در جریان جنگ با همدیگر همنشین شدند. همین همنشینی و آشنایی زمینه را برای پیوندهای شبکه ای میان آنان پس از جنگ فراهم آورد. جنگ افغانستان به جنبش جهادی، دیدگاه ها و آرمان های جهانی داد. به سخن دیگر تخم جهاد فراملی در دهه ۱۹۸۰ م در خاک بارور افغانستان کاشته شد. (روا، ۱۳۷۹: ۱۱۴) تأثیر جهاد افغانستان بر محافل مذهبی پاکستان به گونه ای بود که مدارس دینی این کشور، آموزش مباحث نظری جهاد و سیاست سنتی اسلامی را جزء برنامه های آموزشی خود قرار دادند و همین امر باعث شد تا نسل جدیدی از تند روهای اسلامی در این کشور پرورش یابد. اکنون مدارس وابسته به مکتب دیوبندی، همانند دارالعلوم حقانی در پیشاور و دارالعلوم بینوری تاون در کراچی پایگاه مهم فکری بنیادگرایان به شمار می رود. گروه های تندرو مذهبی که در یکی دو دهه اخیر در پاکستان ظهور کرده اند؛ عموماً دارای گرایش های انقلابی و فرقه ای بوده و از روش های مبارزه مسلحانه برای دستیابی به اهدافشان سود می جویند. این گروه ها نظام طالبان در افغانستان را الگوی سیاسی خود قرار داده و در تلاش هستند آن را در پاکستان و کشمیر نیز پیاده کنند.

اعظم طارق، رهبر سپاه صحابه می گوید: "عملکرد دولت طالبان برای ما چراغ راهنماست". او در جای دیگر، حکومت طالبان را حکومت آرمانی اسلامی در جهان اسلام نامیده است (عارفی، ۱۳۸۰: ۲۶۹) مولانا سمیع الحق، مدیر مدرسه حقانی و رهبر یک شاخه

جمعیت علمای اسلامی، درباره الگو گیری از دولت طالبان می گوید: «باید ریشه های کفر و فساد را در پاکستان بخشکانیم، افغانستان الگوی اصلی ماست، جایی که طلاب نظم را بر آن حاکم کردند.» (عارفی، ۱۳۸۰، ۲۶۹) در اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی که جهاد افغانستان با پیروزی بر ارتش شوروی، دستاورد مهم خود را به نمایش می گذاشت، امیدهای تازه ای از موفقیت رویکرد انقلابی در میان گروه های اسلامی پاکستان به وجود آمد. دولت پاکستان به سرعت متوجه این خطر گردیده و اقدامات لازم جهت تغییر مسیر این تمایلات را در دست گرفت. پاکستان با تشویق تندروهای اسلامی، جبهه ای در داخل کشمیر تحت سلطه هند گشود. هدف پاکستان از گشودن جبهه ی کشمیر، تکرار تجربه ی افغانستان در کشمیر بود و از طرف دیگر، در نظر داشت موج روبه رشد انقلابی و افراطی جهاد و شهادت طلبی در داخل کشور را به بیرون از مرزها هدایت کند.

۲-۲- بحران کشمیر

در این باره که فلسفه وجودی پاکستان اسلام است، هیچ گونه شکی وجود ندارد. بحران کشمیر تاریخی ترین و اصلی ترین مسأله ی مورد اختلاف بین هندی ها و پاکستانی ها است. این منطقه که در شمالی ترین نقطه ی دو کشور هند و پاکستان واقع شده، از دیرباز صحنه ی درگیری، مخاصمه و جنگ میان این دو کشور بوده است و گاه و بی گاه به بهانه ای، تنش موجود میان این دو کشور در این منطقه افزایش یافته و تا مرحله ی جنگ پیش رفته است. تداوم بحران کشمیر باعث شد اسلام معتدل در پاکستان تحت تأثیر فرقه گرایی دیوبندیسم به اسلام رادیکال تبدیل شود. تلاش برای جدایی کشمیر از هند در تعالیم مذهبی مدارس پاکستان یک تکلیف شرعی برای رهایی بخشی مسلمانان از یوغ هندوئیسم است و همین موضوع به عاملی برای رشد مدارس مذهبی و علاقه ی جوانان مسلمان برای تحصیل در آن ها و در نتیجه رشد و گسترش بنیادگرایی در این کشور شده است. (شفیعی، ۱۳۸۴: ۳)

توجه به این نکته حائز اهمیت است. که نگاه پاکستان به مسأله کشمیر یک نگاه قومی- مذهبی است؛ چرا که رهبران پاکستان به دلیل حساسیت های داخلی بر این اعتقادند که دو ملت هند و پاکستان از لحاظ مذهبی هیچ تشابهی با یکدیگر ندارند. بنابراین طبیعی است

کشمیر به جهت ترکیب مذهبی آن متعلق به پاکستان باشد. در مقابل هندوستان یک درک ارزشی از مسأله کشمیر دارد و خواهان استقرار دولتی کاملاً عرفی است. مقامات هندی معتقدند تنها در بطن یک هندوستان یکپارچه، این امکان برای مردم کشمیر به وجود می آید که تحت یک حکومت عرفی به زندگی بپردازند. به بیان دیگر از نگاه دولتمردان هندی، جدایی کشمیر از هندوستان در نهایت به سبب دخالت های پاکستان، منجر به ایجاد حکومتی دین سالار و تحت کنترل افراطیون مذهبی خواهد شد که باعث گسترده‌گی وسیع ناآرامی های قومی و مذهبی در هندوستان می گردد. (دهشیر، ۱۳۸۸: ۹۹)

مردم پاکستان به ویژه گروه های اسلامگرا متأثر از مکتب دیوبندی، به سیاست های دولت در قبال موضوع کشمیر و وضعیت مسلمانان این منطقه حساس بوده و اتخاذ هرگونه سیاست انفعالی توسط دولت در قبال مسأله ی کشمیر، گروه های بنیادگرا با تفکر دیوبندی و وهابیت در پاکستان را به اتخاذ سیاست های خشونت آمیز تشویق کرده است؛ وضعیتی که در دوران نواز شریف و آصف علی زرداری تجلی یافت. نواز شریف متهم به کوتاه آمدن در موضوع کشمیر و اتخاذ سیاست انفعالی در قبال هندوستان گردید. پیامد این مهم، کودتای پرویز مشرف بود؛ موضوعی که توسط گروه های اسلامگرای رادیکال مورد استقبال قرار گرفت و آن ها از نخستین گروه هایی بودند که به رئیس دولت کودتا تبریک گفتند. پس از به قدرت رسیدن آصف علی زرداری نیز یکی از انتقادات گروه های اسلامگرا با تفکر دیوبندی از دولت پاکستان، در سیاست های دولت در قبال کشمیر بوده است؛ نارضایتی که برخی رسانه ها، انفجار هتل تاج محل را نوعی واکنش توسط گروه های بنیادگرا به سیاست های دولت در کشمیر دانسته اند؛ بدین معنا که این اقدام هشدار به دولت پاکستان بوده است که اگر دولت هم در راستای سیاست های غرب گرایانه خود، خواهان انفعال در موضوع کشمیر باشد، آن ها کوتاه نخواهند آمد.

بحران کشمیر تا سال ۱۹۸۰ م برخاسته از تلاش ملی گرایان و عرفی گرایان برای الحاق با پاکستان بوده است؛ اما از اوایل دهه ی ۱۹۹۰ م به دنبال الحاق دانش آموختگان مدارس مذهبی پاکستان و مبارزان افغانی به صفوف مبارزان کشمیری، این بحران ماهیتی کاملاً مذهبی پیدا کرده است. سیاست دولت پاکستان نیز در طول چند دهه ی گذشته مبنی بر

حمایت از رزمندگان مسلمان کشمیری بوده است. ارتباط دولت پاکستان با مبارزان کشمیری در دهه ی ۱۹۹۰ م آشکارتر شد. در این مقطع زمانی، شاخه ی هند سرویس مخفی پاکستان، روش های بسیار پیشرفته ی نبرد چریکی شهری را به گروه های مبارز کشمیری آموزش می داد و سازماندهی آن ها را گروه کوچکی از افسران به عهده گرفت. این ارتباط در سال ۲۰۰۰ م مورد اعتراض شدید هندی ها قرار گرفت. در همین راستا دهلی نو به علت حمایت اسلامگرایان از بسیاری از گروه های مبارز کشمیری، اصطلاح «مرکز زلزله ی تروریسم جهانی» را به پاکستان اطلاق نمود. یک مقام ارشد اطلاعاتی هند نیز اعلام کرد نیروهای اسلامگرای تندرو در کشمیر از حمایت دولت پاکستان و به خصوص سازمان اطلاعات پاکستان جهت انجام عملیات های تروریستی برخوردار می باشند. (دهشیار، ۱۳۸۸: ۱۰۱)

۲-۳- حمایت های مالی عربستان از گروه های بنیادگرای اسلامی در پاکستان

دولت عربستان سعودی به دلیل اعتقاد به وهابیت، رابطه ی نزدیکی با برخی گروه های بنیادگرا در پاکستان دارد؛ چرا که برخی فرقه های مذهبی در پاکستان مانند مکتب دیوبندی از نظر اعتقادی شباهت زیادی به وهابیت دارند و در برابر سایر فرقه های اسلامی حساسیت زیادی نشان می دهند. لذا گسترش فعالیت گروه های بنیادگرا در پاکستان تا اندازه ی زیادی، محصول انتقادات و آموزش مکتب دیوبندی است که در سال های اخیر از حمایت وهابی ها نیز برخوردار بوده است. عربستان در دوران جهاد به علت درآمدهای نفتی با ارسال کمک های مالی و اقتصادی به افغانستان و ایجاد هزاران مدرسه مذهبی در پاکستان که به آیین وهابیت پای بند بودند، زمینه ی رشد و گسترش هرچه بیشتر این اندیشه را فراهم آورد. (عصمت الهی، ۱۳۸۸: ۱۱۷) پاکستان به دو دلیل فقر فرهنگی و نفوذ روحانیون متعصب و مخالف شیعه، از عمده ترین مراکز تبلیغ وهابیت در میان کشورهای اسلامی است. گروه های پاکستانی وهابی مذهب، گاه به صورت حزب سیاسی، با نفوذ در دولت و گاه به صورت گروه های فرقه گرای تروریستی و گاه به صورت فعالیت های فرهنگی عمل می کنند. بخش زیادی از روحانیان طرفدار آیین وهابیت در پاکستان، درس دینی خود را در کشور عربستان گذرانده یا با حمایت مالی، سیاسی و فرهنگی سعودی ها، به مسئولیت ها و مناصب

مهم دست یافته‌اند. سفارت و نمایندگی‌های عربستان سعودی در پاکستان، همواره از فعالیت‌های گروه‌های فرقه‌گرا و مخالف شیعیان، حمایت کرده و تعداد زیادی از جوانان این کشور را برای تحصیل در دانشگاه‌ها و مراکز علمی عربستان جذب می‌کنند و از تأسیس گروه‌های تروریستی و حمایت مالی و سیاسی آنان غافل نیستند.

عربستان سعودی علاوه بر ساخت مساجد، دانشگاه‌ها و مدارس مذهبی، مراکز تبلیغاتی متعددی ایجاد کرده است. هدف اصلی این مراکز، تبلیغ اندیشه وهابیت و مبارزه ایدئولوژیک با شیعیان است. این مراکز با توجه به امکانات خوبی که در اختیار دارند از عوامل مهم و مؤثر گسترش وهابیت در پاکستان هستند. هم اکنون نیز احزاب و گروه‌های سیاسی زیادی در پاکستان به دلیل کمک‌های مالی عربستان طرفدار وهابیت هستند. «سپاه صحابه» نمونه‌ی کامل یک حزب تفرقه‌گرا و مورد حمایت عربستان در پاکستان است. این حزب در سال ۱۹۸۴ میلادی توسط فردی به نام حق نواز جهنگوی در شهر جهنگ (ایالت پنجاب) در زمان حکومت ژنرال ضیاء الحق تأسیس و با سرعتی بی سابقه در سراسر کشور گسترش یافت. مراکز فعالیت سپاه صحابه (شهرهای سیالکوت، فیصل‌آباد و جهنگ و...)، مناطقی هستند که قبلاً محل فعالیت فنودال‌های سنی مذهب بوده و تأسیس سپاه صحابه از ابزارهای فنودال‌های سنی مذهب برای مبارزه با شیعیان است. از سوی دیگر عربستان سعودی که پشتیبان سرسخت ضیاء الحق بود از سپاه صحابه و فعالیت‌های آنان حمایت مالی و سیاسی می‌کرد. از شعارها و اهداف تأسیس سپاه صحابه، دفاع از احترام به مقام صحابه پیامبر اسلام (گرایش وهابیان) و مبارزه با افکار شیعیان (به بهانه مخالفت با صحابه) و انقلاب اسلامی ایران است. تبلیغات گسترده و گمراه‌کننده آن‌ها و کارهایی مانند آدم ربایی، سرقت مسلحانه، ترور، کشتار جمعی (بمب‌گذاری) و اعمال وحشیانه‌ی دیگر، موجب ایجاد وحشت و دلهره در میان شیعیان شده است. (دیوسالار، ۱۳۸۸)

فرقه‌ی دیوبندی که ریشه‌ی عمیق در سیاست و مذهب پاکستان دارد، نمونه‌ی دیگری از یک گروه بنیادگرای مذهبی در پاکستان است که مورد حمایت عربستان است. اوج قدرت این فرقه در زمان ژنرال ضیاء الحق در پاکستان بود. ضیاء الحق در درجه‌ی اول یک دیوبندیسم افراطی بود که نسبت به وهابیت علاقه نشان می‌داد و همین ویژگی باعث شد تا

او پول زیادی از عربستان سعودی برای تأسیس مدارس مذهبی برای ترویج ایدئولوژی دیوبندی - وهابی دریافت کند. (شفیعی، ۱۳۸۴: ۳) کودتای ژنرال ضیاءالحق باعث پیوند و تقویت دو مکتب جهادگر دیوبندی شبه قاره هند و مکتب سلفی برخاسته از عربستان سعودی شد؛ پیوندی که حاصل آن شکل گیری هزاران مدرسه ی مذهبی در پاکستان بود که برای جنگ در افغانستان جهادگر تربیت می کردند. به عبارت دیگر ثروت نفتی اعراب، تسلیحات غرب و هماهنگی پاکستان، جهادگرانی تربیت کرد که آشکارا تحت تأثیر عقیدتی در مکتب دیوبندی و سلفی وهابی قرار داشتند. مشکلی که بعداً در قالب تمایلات فرقه گرایانه ظهور کرد و به چالش مذهبی در داخل پاکستان دامن زد. (ملازهی، ۱۳۸۶: ۶۲) مکتب دیوبندی و فرقه وهابیت نقش مهمی در رشد بنیادگرایی از نوع خشونت آمیز در پاکستان دارند؛ چرا که هر دو جریان انجام جهاد علیه کفار را در میان طرفداران خود تبلیغ می کنند. شاه ولی الله دهلوی، رهبر مکتب دیوبندی جهاد در راه خدا را به عنوان ابزاری برای مبارزه با کفار می دانست و پس از تأسیس مدارس دیوبندی در هند، مدرسان آن ها رسماً جهاد را به دانش آموزان در این مدارس آموزش می دادند. (دیوسالار، ۱۳۸۶) مکتب وهابیت نیز که خود متأثر از افکار و اندیشه های ابن تیمیه بود، مبلغ افکاری مشابه بود و در مدارس دینی که از سوی این مکتب و با کمک دولت عربستان سعودی در پاکستان اداره می گردد به صورت علنی و رسمی در میان طلبه ها، انجام جهاد علیه دشمنان به عنوان یک عمل واجب تبلیغ می گردید (شفیعی، ۱۳۸۶: ۷) بعضی از عقاید دیوبندی ها که نشان دهنده تعارض عمیق آن ها با شیعیان و سایر فرقه های اهل سنت، به استثنای فرقه حنفی، و در عین حال تشابه آنها با وهابیت است عبارتند از :

- زیارت قبور گناه است.
- اعتقاد به علم غیب حضرت رسول(ص) شرک صریح است.
- فرستادن صلوات و ختم قرآن برای رسیدن به ثواب جایز نیست.
- برگزاری جشن میلاد پیامبر (ص) در هر حال جایز نیست.
- بزرگ داشت روز سوم فوت کسی روا نیست.
- شفاعت خواستن و توسل جستن شرک است. (شفیعی، ۱۳۸۵: ۹)

وجهه ی مشترک تفکر دیوبندی و وهابیت در احیای خلافت اسلامی، ضدیت با شیعیان و مخالفت با فرهنگ و تمدن غربی است. با توجه به همخوانی اصول دیوبندیسم با وهابیت، علت ضدیت این فرقه با شیعیان قابل فهم است. از این رو این فرقه به رواج ایده ی وهابیت در پاکستان کمک کرد و باعث افزایش تنش و رقابت میان پاکستان و ایران در افغانستان شد. عربستان از زمان‌های گذشته، به ویژه در زمان اشغال کشور افغانستان توسط شوروی (سابق)، به چند دلیل عمده به مسائل این کشور توجه داشته است:

۱. ممکن بود در صورت ادامه ی اشغال، شوروی سابق بتواند، برای رسیدن به منافع نفتی خلیج فارس، اقدام کند.
 ۲. ادامه ی اشغال و گسترش نظام کمونیستی، اعتقادات مسلمانان جهان و افغانستان را در معرض خطر قرار می‌داد.
 ۳. ادامه ی اشغال افغانستان و حمایت ایران از گروه‌های جهادی شیعه، با ایفای نقش ام القرای عربستان سازگار نبود.
 ۴. مسأله ی رقابت با نفوذ رو به گسترش جمهوری اسلامی ایران در کشورهای آسیای میانه، به ویژه پس از فرو پاشی شوروی و نظام کمونیستی آن مطرح بود.
- با توجه به دلایل مزبور، عربستان به طور جدی، در مسائل افغانستان دخالت کرد؛ به گونه‌ای که سال‌های ۱۹۹۴ - ۱۹۹۲ مبلغ دو میلیارد دلار به پشتون‌ها کمک مالی کرد و در حمایت از گروه‌های جهادی مخالف ایران، مبلغ ۱۵۰ میلیون دلار به دولت ربانی - شاه مسعود کمک کرد. همچنین دولت عربستان در کنار پاکستان، به حمایت مالی و نظامی از جنبش طالبان پرداخت و بخش عمده ی مبلغ هفتاد میلیون دلاری خرید تسلیحات نظامی طالبان را بر عهده گرفت (آفتاب، ۱۳۸۸). عربستان در پشتیبانی از طالبان، دو انگیزه ی اساسی دارد: نخست آن که عربستان خود را ام القرای جهان اسلام می‌داند و کمک به مسلمانان را نوعی وظیفه ی دینی و الهی برای خود معرفی می‌کند. انگیزه ی دوم، رقابت بانفوذ رو به رشد ایران در افغانستان و آسیای مرکزی و منزوی ساختن جمهوری اسلامی ایران بود که خود را ام القرای جهان اسلام می‌داند. (احمدی، ۱۳۸۰: ۳۲)

در سال های اخیر پس از پایان غائله ی افغانستان به دلیل سرمایه گذاری وسیع دولت عربستان در جهت گسترش وهابیت، دامنه ی فعالیت های خشونت آمیز گروه های بنیادگرا در پاکستان افزایش یافته و این خشونت بیش از همه متوجه شیعیان شده است؛ بنابراین دخالت های عربستان سعودی در منطقه و حمایت های مالی از گروه های افراطی و تزریق ایدئولوژی وهابیت در ذهن جوانان سنی افغان و پاکستان، تأثیری تعیین کننده در رشد و گسترش روزافزون افراطی گرایی داشته است.

۳- سطح بین المللی

در سطح بین المللی نقش غرب به رهبری ایالات متحده در ایجاد و گسترش بنیادگرایی مطرح است. نفوذ غرب در منطقه به دو شکل باعث رشد و گسترش گروه های بنیادگرا در پاکستان شده است؛ یکی از بعد منفی و مقابله جویی ودوم از نظر تشویقی و الهام پذیری. توضیح این که در پاکستان همانند بسیاری دیگر از مناطق جهان، رویکرد به اقدام خشونت آمیز توسط گروه های بنیادگرا به عنوان واکنشی در قبال افزایش نفوذ غرب، اعم از فرهنگی و سیاسی بوده است. لذا به هر اندازه که مداخله ی غرب در پاکستان افزایش یافته، به همان نسبت نیز فعالیت گروه های بنیادگرا افزایش یافته است که شاید نمونه بارز آن، تحولات پاکستان پس از حادثه یازده سپتامبر باشد. پس از حمله ی انتحاری به ساختمان تجارت جهانی در سپتامبر ۲۰۰۱ م و نشانه رفتن انگشت اتهام آمریکا به سوی القاعده به عنوان مقصر اصلی و تصمیم این کشور مبنی بر مقابله با این گروه در افغانستان و پاکستان، میزان دخالت آمریکا در پاکستان افزایش یافت و راهبرد اعلامی آمریکا مبارزه با بنیادگرایی اسلامی و طالبان نام گرفت؛ به گونه ای که طی عملیات های مختلف، نیروهای آمریکایی بدون توجه به موضع دولت پاکستان اقدام به حمله به منطقه ی وزیرستان به عنوان مقر نیروهای القاعده در پاکستان کردند. اتخاذ چنین سیاستی توسط دولت آمریکا، سبب افزایش فعالیت های گروه های بنیادگرا در پاکستان گردیده است که نوک پیکان آن ها بیشتر متوجه غرب و یا نمادهای غربی بوده است که مصداق عینی آن، انفجار هتل ماریوت است.

نکته ی جالب توجه این که نفوذ غرب و به ویژه آمریکا در برخی مقاطع، خود افزایش فعالیت گروه های بنیادگرا را در پاکستان تشویق کرده است که در این میان نقش آمریکا در دوران زمامداری ژنرال ضیاءالحق در این راستا قابل ارزیابی است. توضیح این که آمریکا در دوران ضیاءالحق برای مقابله با نیروهای شغالگر شوروی در افغانستان حاضر به کمک به گروه های جهادی گردید که اگر چه در افغانستان علیه شوروی مبارزه می کردند، پایگاه اصلی آن ها در پاکستان قرار داشت و به دلیل تحصیل در مدارس دینی از نظر آبشخور فکری متأثر از مکتب دیوبندی و وهابیت بودند. لذا در این مقطع، غرب به ویژه آمریکا مشوق فعالیت گروه های بنیادگرای اسلامی در پاکستان بود. (مسعودنیا، ۱۳۸۷: ۲۱۱)

اکنون مدتی است که "سیا" با تمرکز عملیات اطلاعاتی خود بر روی پاکستان سعی کرده زمینه های نفوذ اطلاعاتی در پاکستان را فراهم سازد. "سیا" با سوءاستفاده از فرصت های به وجود آمده در پرتو عملیات تروریستی طالبان، تا سرحد امکان در تاروپود شبکه ی اطلاعاتی ارتش و سرویس های امنیتی پاکستان رخنه کرده و با بهره گیری از همین اطلاعات، به دولتمردان پاکستانی پاتک سنگین و غافلگیرکننده ای زده است. اقدامات وسیع تروریستی طالبان بویژه علیه ارتش و نیروهای امنیتی، باعث گردیده که نوعی آشفتگی سیاسی - اجتماعی در منطقه به وجود بیاید و در عین حال، فرصتی برای قدرت نمایی طالبان و ایجاد رعب و وحشت در مقیاس محلی و منطقه ای فراهم آید. مقامات "سیا" با بهره گیری از همین زمینه ها، سعی کرده اند احتمال به خطر افتادن ظرفیت های اتمی پاکستان را مطرح سازند و با بزرگ نمایی در این خصوص، مقامات اسلام آباد را برای در اختیار قرار دادن اطلاعات بنیادی در مورد زرادخانه هسته ای پاکستان تحت فشار قرار دهند. آمریکا از این طریق مایل است پای ارتش های "ناتو" را به پاکستان باز کند و حداقل در "استراتژی جدید ناتو" برای دوران ده ساله ی آینده، از پاکستان به عنوان فضائی که ناتو بایستی در اندیشه ورود به آن باشد، سخن به میان آید. گشودن جبهه ی جدید "ناتو" در پاکستان، حداقل این خاصیت را برای واشنگتن به همراه دارد که اهداف و برنامه های خود را به نام "ناتو" ولی به کام آمریکا، طراحی و اجرا کند. واشنگتن از این طریق می تواند حضور نظامی در پاکستان را توجیه کند و در چارچوب اثبات خطر آفرینی طالبان برای ظرفیت های

اتمی پاکستان، بخش اعظم اهداف و برنامه‌های حال و آینده‌اش را به تصویب ناتو برساند. بنابراین با توجه به نفوذ بیش از حد آمریکا در پاکستان به بهانه‌ی مبارزه با تروریسم و دستاویز قرار دادن گروه‌های بنیادگرا در این کشور برای توجیه حضور خود در منطقه، علت دشمنی این گروه‌ها با غرب و به ویژه آمریکا قابل فهم است؛ لذا یکی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری و رشد گروه‌های بنیادگرا در پاکستان، می‌تواند رویارویی و مقابله با نفوذ آمریکا در سطح منطقه و به ویژه در داخل پاکستان باشد. به عبارت دیگر، با افزایش حضور نظامی ایالات متحده در منطقه، در پاکستان نیز همانند بسیاری دیگر از مناطق جهان، رویکرد گروه‌های بنیادگرا به اقدام خشونت‌آمیز واکنشی در قبال افزایش نفوذ غرب، اعم از فرهنگی و سیاسی بوده است. لذا به هر اندازه که مداخله‌ی غرب در پاکستان افزایش یافته به همان نسبت نیز انجام اقدامات خشونت‌آمیز توسط گروه‌های بنیادگرا بیشتر شده است. (Yen, 2008: 3)

۴- آینده‌ی بنیادگرایی مذهبی در پاکستان

دولت پاکستان که از مشروعیت لازم در نزد تندروان اسلامی برخوردار نیست در دو دهه‌ی اخیر کوشیده است با تشویق تندروان مذهبی در سهم‌گیری فعال در مسائل افغانستان و کشمیر و نیز آزاد گذاشتن آن‌ها در انجام فعالیت‌های سیاسی، تبلیغی و نظامی در این دو منطقه، به نحوی توجه آن‌ها را به مشکلات جوامع اسلامی خارج از پاکستان معطوف کرده و بدین ترتیب با جلب رضایت آن‌ها، موقعیت داخلی و خارجی خود را تحکیم بخشد. بهره‌برداری دولت از این گروه‌ها در سیاست منطقه‌ای تأثیر مهمی بر افزایش نفوذ این گروه‌ها در داخل جامعه پاکستان نیز داشته است. زیرا پاکستان در این مدت امکانات فراوانی در اختیار این گروه‌ها قرار داد تا آن‌ها بتوانند نقش اساسی تری در راستای سیاست خارجی پاکستان در منطقه به عهده بگیرند. اما مهم این است که این گروه‌ها ممکن است حکومت خود پاکستان را با خطر روبه‌رو سازد. امین سیف‌الله یکی از رهبران گروه مجاهدین البدر می‌گوید: "همین که جهاد در افغانستان و کشمیر تمام شود یک انقلاب اجتماعی در پاکستان بر پا خواهیم کرد تا عدالت را به ملت هدیه

کنیم." (عارفی، ۱۳۸۰: ۲۷۴) مقامات پاکستان به خوبی می دانند که رابطه ی آنان با بنیادگرایان اسلامی در گذشته معمولاً با تنش همراه بوده است و اکنون که این گروه ها به صورت قابل توجه تقویت و مسلح گردیده اند، این تنش ها ممکن است شکل خشونت آمیزتری پیدا کرده و موجودیت نظام فعلی را با خطر روبه رو سازد. در واقع دولت پاکستان پس از یک دوره همکاری های تنگاتنگ با تند روان اسلامی اینک خود را بر سر یک دوراهی دشوار می بیند که انتخاب هر کدام می تواند هزینه های زیادی را بر دولت تحمیل کند. دولت ناگزیر است یا مانند گذشته سیاست همراهی با بنیادگرایان مذهبی را در داخل و منطقه ادامه دهد که این امر دولت را در مهار قدرت این گروه ها و استفاده بهینه از آن در سیاست منطقه ای کمک خواهد کرد؛ اما ادامه این روند پاکستان را به سوی انزوای بیشتر در منطقه و جهان کشانده و بحران اقتصادی این کشور را تشدید خواهد کرد و یا این که پاکستان ناگزیر شود پروژه ی نیمه تمام خود در کشمیر را به حال خود واگذار کرده و بنیادگرایان اسلامی را در داخل مرزهای این کشور محصور کند که در این صورت جایگاه پاکستان در سطح منطقه و حتی در سطح جهانی بهبود یافته و تنش در روابط هند و پاکستان نیز احتمالاً کاهش خواهد یافت؛ اما این سیاست، دولت را در داخل در مقابل گروه های بنیادگرا قرار خواهد داد.

نکته ی بسیار مهمی که در مورد آینده ی فعالیت گروه های بنیادگرای مذهبی محتمل به نظر می رسد، ظهور تغییراتی است که در صحنه ی سیاسی پاکستان رخ داده است. در گذشته معمولاً با بروز شکاف میان دولت و ملت، دولت ها بر اثر فشار مردمی از هم فرو می پاشیدند و در نهایت یکی از دو حزب عمده مسلم لیگ یا حزب مردم، قدرت را در دست می گرفت؛ اما این بار که مسلم لیگ و حزب مردم با شکست های مکرر خود در گذشته محبوبیت خود را از دست داده و جریان سومی تحت عنوان جبهه اسلامگرایان در معادلات سیاسی پاکستان ظهور کرده است، این احتمال بسیار جدی است که در آینده این گروه ها قدرت را در دست گیرند. اگر احزاب اسلامی تحت فشارهای داخلی و بیرونی، روند همگرایی کنونی خود را تقویت کرده و به یک انسجام واقعی دست یابند، تغییر در نظام سیاسی آینده ی پاکستان بسیار محتمل به نظر می رسد.

گرچه به قدرت رسیدن اسلامگرایان به خودی خود، خطری برای جامعه به شدت مذهبی و سنتی پاکستان ایجاد نمی کند، اما اگر این حرکت به سوی فرقه گرایی یا خصومت جویی مذهبی کشیده شود در آن صورت در منطقه شمارش معکوسی برای بحران های حادثه تر آغاز خواهد شد.

نتیجه

در این مقاله عوامل مؤثر در تکوین و رشد بنیادگرایی در پاکستان در چارچوب تئوری عمومی سیستم ها در سه سطح داخلی، منطقه ای و بین المللی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. یافته های پژوهش نشان داد که در سطح داخلی، وجود بحران های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و گسستگی فرهنگی همراه با اندیشه های فرق مذهبی وهابی و دیوبندی در گسترش تفکرات رادیکال نقشی بسیار تعیین کننده دارد. در سطح منطقه ای به نقش کشورهای چون افغانستان و عربستان و مسأله ی کشمیر به عنوان خرده سیستم های منطقه ای اشاره شد. جنگ افغانستان مؤثرترین عامل در شکل گیری پدیده بنیادگرایی در پاکستان بود. در دوران اشغال افغانستان با تاسی از مکتب دیوبندی و پیوند آن با وهابیسیم، مدارس متعددی برای مجاهدین در پاکستان تأسیس شد. پیدایش این مدارس و آموزش مباحث اعتقادی و افراطی از قبیل جهاد و شهادت سبب شکل گیری خشن ترین رفتار در این افراد شد. دخالت های عربستان سعودی در منطقه و حمایت های مالی از گروه های افراطی و ترزریق ایدئولوژی وهابیت در ذهن جوانان سنی افغان و پاکستانی همراه با حاد شدن مسأله ی کشمیر و تلاش گروه های مذهبی افراطی جهت الحاق کشمیر به پاکستان، تأثیری تعیین کننده در رشد و گسترش روزافزون افراط گرایی داشته است. در سطح بین المللی، حضور غرب و در رأس آن ایالات متحده در افغانستان و پاکستان به بهانه ی جنگ با روس ها و به دنبال آن حمایت از طالبان در گسترش افراط گرایی نقشی تعیین کننده داشته و با تغییر راهبردی و مقابله با طالبان، موجد رویکردهای خشونت آمیز در منطقه شده است. در مجموع، بنیادگرایی در پاکستان متأثر از عوامل مختلفی شکل گرفته است. آنچه در این مقاله بیان شد، بررسی و تحلیل عوامل داخلی، منطقه ای و بین المللی تأثیر گذار بر شکل گیری و

گسترش پدیده بنیادگرایی در پاکستان بود. آینده ی بنیادگرایی رادیکالیسم در پاکستان مبهم بنظر می رسد. با وجود این، احتمال می رود که ناکامی دولت های حزبی در حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی همراه با افزایش دخالت های غرب بویژه آمریکا در پاکستان این فرصت را در اختیار گروه های افراطی مذهب قرار دهد تا بتوانند در آینده قدرت را در اختیار گیرند؛ وضعیتی که می تواند به دو دلیل برای ثبات و امنیت منطقه ای بحران آفرین باشد؛ چرا که از یک طرف احتمال بروز درگیری های فرقه ای در پاکستان وجود دارد و از طرف دیگر این گروه ها در خصوص بحران کشمیر مخالف راهکار دیپلماسی هستند و بیشتر به راهکار نظامی می اندیشند. سیاستی که جنوب شرق آسیا را به دلیل توان هسته ای هند و پاکستان درگیر یک جنگ هسته ای خواهد کرد.



منابع

- ۱- احمدندیم، خورشید (۱۹۹۵) **اسلام و پاکستان**، لاهور: انتشارات المورد
- ۲- احمدی، حمید (۱۳۸۰) **طالبان، علل و عوامل رشد**، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۱۳۱-۱۳۲، صص ۵۲-۳۲.
- ۳- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۸۰) **بحران افغانستان و سیاست منطقه ای ایران**، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۱۳۳-۱۳۴، ص ۴
- ۴- بیشون، جون و زوئل دو روستی (۱۳۷۰) **روش تفکر سیستمی**، ترجمه امیر حسین جهانگللو، تهران: نشر پیشبرد.
- ۵- پاشاپور، حمید (۱۳۸۲) **نهضت های اسلامی و بازیگران جدید عرصه بین الملل**، تهران، انتشارات اندیشه سازان نور.
- ۶- دیوسالار، مجید (۱۳۸۶) **پاکستان: اتحاد دیوبندی و سلفی گری**، در سایت: <http://www.bashgah.net/pages-14924.html>
- ۷- دیوسالار، مجید (۱۳۸۸) **مروری بر افکار وهابیت و جایگاه آن در جهان**، در <Http://www.aftab.ir/articles/view/religion/122468.html>.
- ۸- دکمچیان، هریر (۱۳۷۷) **جنبش های اسلامی معاصر در جهان عرب**، ترجمه حمید احمدی، تهران، انتشارات کیهان.
- ۹- دوئرتی، جیمز و روبرت فالتزگراف (۱۳۷۲) **نظریه های متعارض در روابط بین الملل**، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، نشر قومس.
- ۱۰- دوران، دانیل (۱۳۷۱) **نظریه سیستم ها**، ترجمه محمد یمینی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۱- دهشیار، حسین (۱۳۸۸) **ملاحظات پاکستان در فرآیند مبارزه علیه تروریسم**، فصلنامه روابط خارجی، سال دوم، ش ۵، صص ۱۰۱-۹۹.

- ۱۲- روا، البویه (۱۳۷۹) **افغانستان از جهاد تا جنگ های داخلی**، ترجمه علی عالمی، تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- ۱۳- رهبر، عباسعلی، مهاجرانی، سید مجید (۱۳۸۸) **هستی شناسی بنیادگرایی در جهان عرب**، فصلنامه رهیافت های سیاسی و بین المللی، شماره ۱۶، صص ۱۲۵-۱۲۰.
- ۱۴- شفیعی، نوذر (۱۳۸۴) **جایگاه پاکستان در رشد اسلامگرایی**، همشهری دیپلماتیک، ش ۶۱، ۱۳۸۴/۵/۲۹، ص ۳.
- ۱۵- ----- (۱۳۸۵) **نقش دیوبندیسم در سیاست و حکومت پاکستان با تاکید بر جمعیت علمای اسلام**، فصلنامه مطالعات منطقه ای جهان اسلام، سال هفتم، ش ۲۸، ص ۹-۱۰.
- ۱۶- ----- (۱۳۸۶) **ریشه ها و پیامدهای درگیری نیروهای مذهبی با دولت پاکستان**، همشهری دیپلماتیک، ش ۱۶ ص ۷.
- ۱۷- ----- (۱۳۸۸) **طالبانیسم در پاکستان و افغانستان**، قابل دسترسی در <http://www.drshafiee.belogfa.com/post178.aspx>
- ۱۸- صدری، محمود (۱۳۸۶) **تنگناهای پاکستان و چاره اندیشی مشرف**، همشهری دیپلماتیک، ش ۱۶، ص ۵.
- ۱۹- عصمت الهی، محمد هاشم (۱۳۸۸) **جریان پرشتاب طالبان**، تهران: انتشارات الهدی.
- ۲۰- عارفی، محمد اکرم (۱۳۸۰) **پاکستان و بنیادگرایی اسلامی**، مجله علوم سیاسی، سال چهارم، ش ۱۶، صص ۲۷۴-۲۶۶.
- ۲۱- فرمانیان، مهدی (۱۳۸۶) **شبه قاره هند، دیوبندیه، بریلویه و وهابیت**، در سایت: <http://www.bashgah.net/pages15013.html>.

۲۲- فولر، گراهام، یان لسر (۱۳۸۴) **احساس محاصره: ژئوپلیتیک اسلام و غرب**، ترجمه علیرضا فرشچی، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد، دوره عالی جنگ.

۲۳- کابلی، کمال (۱۳۸۷) **فرقه دیوبندی**، در

<http://www.aftab.ir/articles/religion/400415.html>

۲۴- کاظمی، سیدآصف (۱۳۸۹) **بررسی زمینه های سیاسی-اجتماعی شکل گیری طالبان در پاکستان**، فصلنامه سخن تاریخ، ش ۸ ص ۱۳۳.

۲۵- محمد اصغر خان، مارشال (۱۹۹۹) **اسلام، جمهوریت و پاکستان**، اسلام آباد: انتشارات پبلی کشنیز.

۲۶- محمدی، محمد کاظم (۱۳۶۸) **سیمای پاکستان**، تهران: انتشارات فرهنگ اسلامی.

۲۷- مسعودنیا، حسین (۱۳۸۷) **بررسی علل رفتار خشونت آمیز نیروهای اسلامی در پاکستان با تاکید بر طالبانیسم**، فصلنامه دانش سیاسی، سال پنجم، ش اول، صص ۲۱۱-۲۰۱.

۲۸- مصباح، محمد تقی (۱۳۸۶) **دیوبندیه**، پشتونیسم، طالبانیسم، قابل دسترسی در: <http://www.bashgah.net/pages14888.html>

۲۹- ملازهی، پیرمحمد (۱۳۸۶) **چالش سیاسی و ایدئولوژیک در پاکستان**، همشهری دیپلماتیک، ش ۲۲، ص ۶۲

۳۰- نصر، ولی رضا (۱۳۸۶) **ارتش، اسلامگرایی و دموکراسی در پاکستان**، ترجمه معصومه انتظام، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۱۳۴-۱۳۲، ص ۲۸.

۳۱- هانتیگتون، سامونل (۱۳۸۰) **بنیادگرایی اسلامی محصول رویارویی تمدن ها**، ترجمه ق. طولانی، مجله ترجمان سیاسی، سال پنجم، ش ۱۸، ص ۳۸

32- Andribi. Tahir R & Das. Jishu (2006), "Religious school Enrollment in Pakistan", *Comparative Education Review*, vol5, no3.

33- Gorh, Ty (2006), Ungoverned Spaces: The Challenges of Governing Tribal Societies, California, Naval postgraduate school Monterey.

34- Mclean, Ian (1996), The Concise Oxford Dictionary of Politics, New York Oxford University Press.

35- Rapoport, Anatol (1968), Modern System Research for the Behavioral Scientists, Chicago, Aldin

36- Yen, Hope (2008), US-Pakistan Relation, available at: www.crs.org.

37- Zuhur, Sharifa (2008), Precision in the Global War on Terror: Inciting Muslims through the war of Ideas, Strategic Studies Institutes, U.S. Army war College.